

علم اصول الفقه

٧٦

٩٠-٢-٥ تعريف علم اصول فقه

دراسات الاستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

أ. ثبات و تغییر در دین

ب. اشتراک عالم و جاهل در احکام

ج. جمع بین حکم ظاهری و واقعی

د. اجزاء

هـ. شرطیت قدرت در تکلیف

مبادی مشترک
تصدیقی

أ. ثبات و تغییر در دین

- از زمان ظهور دین، مسأله‌ی ثبات و تغییر به شکلی از اشکال مطرح بوده و به خصوص در دوران متأخر به صورتی جدی‌تر، مورد توجه قرار گرفته است. تلقی ما در زمینه‌ی عناصر دینی، در توقعات ما نسبت به آن عناصر و نحوه‌ی جست‌وجوی ما در کشف آنها، می‌تواند تأثیر بگذارد.

أ. ثبات و تغییر در دین

- دین مجموعه‌ای از اعتقادات، شریعت و اخلاق است و اکثر فقها دین را در حوزه‌ی شریعت، در احکام و قوانین منحصر کرده‌اند. حال اگر احکام شرعی را در احکام ثابت یا احکام جهان شمول که در همه‌ی شرایط و موقعیت‌ها به نحو یکسان تطبیق می‌شوند، منحصر بدانیم، طبعاً در مقام بحث اصولی که در صدد یافتن حجت برای استنباط هستیم، به حجتی توجه خواهیم کرد که ما را در کشف احکام یاری کند و هنگام کشف بر این باوریم که احکام در تمام شرایط و به تعبیر امام خمینی در هر زمان و مکانی به نحو یکسان تطبیق می‌شوند.

أ. ثبات و تغییر در دین

- اما اگر این دیدگاه را نپذیریم و در آن تجدید نظر کنیم و معتقد باشیم شریعت و رای احکام شرعی، از امور دیگری هم برخوردار است و افزون بر عناصر ثابت یا جهان شمول، عناصر متغیر یا موقعیتی که مخصوص حالات و شرایط خاص است، نیز وجود دارد، در مقام استنباط اضافه بر جست-وجو از احکام شرعی، از عناصر دیگر شریعت که حکم محسوب نمی‌شوند ولی نوعی اعتبار شرعی به حساب می‌آیند، نیز جست-وجو می‌کنیم.

أ. ثبات و تغییر در دین

- همچنین در پی هر حکم استنباط شده در شریعت، یا استنباط هر مطلبی غیر از حکم در حوزه‌ی شریعت، در جست‌وجوی جواب این پرسش نیز خواهیم بود که آیا حکم یا عنصر استنباط شده، ثابت و جهان شمول است یا متغیر و موقعیتی؟ آیا برای همه شرایط می‌باشد یا فقط در شرایط خاصی مطرح می‌گردد؟

أ. ثبات و تغییر در دین

- واضح است چنین بحث-هایی - مثل این که آیا در دین اضافه بر عناصر ثابت، عناصر متغیر هم وجود دارد یا نه؟ یا آیا در شریعت عناصر دیگری غیر از حکم موجود است یا نه؟ - از سنخ بحث‌های کلامی-اند نه اصولی؛ ولی می‌توانند در کل مسایل اصول تأثیر بگذارند. آنها مبانی کلامی علم اصول شمرده می‌شوند.

أ. ثبات و تغییر در دین

- ما در کتاب مبانی کلامی اجتهاد در مورد این مبانی صحبت کرده‌ایم و فرق بین این مبانی و کلام متعارف و نسبت مباحث کلامی متعارف با مبانی کلامی اجتهاد را توضیح داده‌ایم. در این مجال قصد طرح بحث مفصل آنجا را نداریم و فقط به بیان مختصری اکتفا می‌کنیم تا محدوده‌ی این گونه مبانی روشن‌تر شود.

أ. ثبات و تغییر در دین

- مبانی کلامی اجتهاد برای اجتهاد مقدمیت دارند و مقدمیت آنها یا بدون واسطه است یا با واسطه‌ای اندک. یعنی فاصله‌ی این مسایل و مسایل علم اصول و علم فقه زیاد نیست و بلافاصله بعد از آنها، یک نتیجه‌گیری فقهی یا اصولی پیدا می‌شود.

أ. ثبات و تغییر در دین

- نسبت بین مبانی کلامی اجتهاد و کلام متعارف، نسبت عموم و خصوص من وجه است. برخی مسایل هم در کلام متعارف وجود دارد و هم در مبانی کلامی اجتهاد. اما برخی مسایل فقط در کلام متعارف مورد بحث قرار می‌گیرند. همچنان که برخی نیز فقط در مبانی کلامی اجتهاد طرح می‌شوند. مثلاً در کلام متعارف از توحید و اوصاف آن سخن به میان می‌آید، در حالی که این بحث‌ها در مبانی کلامی اجتهاد مطرح نمی‌شود.

أ. ثبات و تغییر در دین

- در این میان بحث-هایی وجود دارد که هم در مبانی کلامی اجتهاد طرح می‌گردد و هم در کلام متعارف؛ ولی طرح آنها در این دو از دو منظر صورت می‌گیرد. مثلاً در کلام متعارف از عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام سخن می‌گوییم؛ اما طرح این بحث از آن جهت است که عصمت یک صفت لازم برای نبی و امام علیه السلام می‌باشد.

أ. ثبات و تغییر در دین

- در حالی که اگر در مبانی کلامی اجتهاد از عصمت بحث می‌شود، از این منظر است که چرا سخن معصوم، امام و نبی، برای ما حجت و منبع دین‌شناسی است. چرا برای فهم دین به سخن نبی یا امام مراجعه می‌کنیم. یعنی بحث عصمت معصوم در مبانی کلامی از حیث تأثیری است که در فهم دین، در کشف احکام دین و در اجتهاد دارد.

أ. ثبات و تغییر در دین

- همان گونه که گفتیم یکی از مبادی تصدیقی علم اصول و یکی از مبانی کلامی اجتهاد، بحث ثابت و متغیر در دین است. دیدگاه ما در این بحث به تفسیر ما از دین بستگی دارد. یعنی این مطلب که آیا عناصر دینی فقط ثابتند یا احیاناً فقط متغیرند یا هر دو عنصر ثابت و متغیر در دین وجود دارد، با تفسیری که از دین ارایه می‌کنیم، در ارتباط است.

أ. ثبات و تغییر در دین

- قبلاً در مبادی تصویری بحث‌هایی پیرامون دین نفس الامری و دین مرسل مطرح شد. آن بحث، مقدمه‌ی بحث فعلی ما نیز هست. از این رو بار دیگر نگاهی به آن بحث می‌اندازیم. یقیناً در این بحث، عقل کاشف و هادی است و ما با یک روش عقلی به نتیجه‌ی مطلوب دست می‌یابیم.

أ. ثبات و تغییر در دین

- برای برخی بحث‌های دین‌شناسی ر.ک: مهدی هادوی تهرانی، باورها و پرسش‌ها.
- احکام ثابت، تعبیری است که در کلام شهید مطهری وجود دارد.

دین نفس الامری

- عقل در مباحث فلسفی یا کلامی، خداوند تبارک و تعالی را اثبات می‌کند، وجود او را می‌پذیرد و بر آن اقامه‌ی برهان می‌نماید. سپس به کشف صفات خداوند می‌پردازد و او را حکیم، قادر، عالم، خالق،... می‌یابد. عقل خداوند را تنها خالق انسان و همه‌ی موجودات می‌شناسد.

دین نفس الامری

- وقتی عقل این مطالب را دریافت، به این نتیجه می‌رسد که خداوند در خلقت انسان هدفی داشته است. هدف او همچون هدفی که در افعال انسانی وجود دارد، نیست. فعل انسانی به هدف رفع نیاز فاعل (یا به تعبیر دیگر نیاز علت) و جبران کمبود او است. در حالی که خداوند در جست‌وجوی چیزی نیست که نداشته باشد و با فعل خویش بخواهد به آن برسد.

دین نفس الامری

- بنابراین هدف او از حیث مفهوم با هدف انسان یکی است اما مصداقاً با آن فرق می‌کند. خداوند حکیم است، کار بدون علت و غایت نمی‌کند، اما غایت او چیزی ورای وجود خود او نیست. خود، غایت خویش است. اگر هم در فلسفه گفته می‌شود... خداوند در فعل خویش غایت ندارد، مقصود این است که غایتی ورای خویش ندارد.

دین نفس الامری

- به عبارت دیگر فعل خداوند، فعل گزارفی نیست. افعال گزارفی هیچ مبدء و منشأ عقلانی ندارند. فعل خداوند، فعل حکیمانه و دارای منشأ عقلانی است. اگر عقل بتواند درک کند و بفهمد، حکم می‌کند که چنین کاری باید صورت می‌گرفت. پس این گونه نیست که خداوند موجودی را خلق کند بدون این که در خلق خویش هدفی داشت باشد.

دین نفس الامری

- عقل با توجه به این مقدمه نتیجه می‌گیرد که وقتی اراده‌ی خداوند به خلق انسان تعلق گرفت، علم او اقتضا می‌کرد که بداند چه چیزی را می‌خواهد خلق کند و برای چه خلق می‌کند. او از روی جهل و غفلت به خلق انسان نپرداخته است، بلکه نسبت به خلق او علم و آگاهی داشته است. بنابراین اولاً می‌دانست به خلق چه چیزی می‌پردازد و مبدء وجودیش چیست و ثانیاً می‌دانست برای چه خلق می‌کند و منتهای وجود او کجا است.

دین نفس الامری

- از سوی دیگر خدا می دانست که این موجود برای رسیدن به آن منتهی به چه لوازمی نیازمند است، چه چیزهایی می خواهد، چه شرایطی دارد و چه کارهایی را باید انجام دهد تا از آنچه خلق می شود، یعنی مبدء، به آنچه برای آن خلق می شود، یعنی منتهی، برسد.

دین نفس الامری

- آنچه را در علم الهی و در لوح محفوظ حتی قبل از خلقت انسان وجود داشته و بیانگر مسیری است که انسان از آن مسیر به مقصد و منتهای مطلوب دست می‌یابد، دین نفس الامری می‌نامیم.

دین نفس الامری

- به بیان دیگر دین در نفس الامر و در لوح واقع عبارت از آن مسیری است که از طریق آن انسان به آن مطلوبی می‌رسد که خداوند این موجود را برای آن خلق کرده است. بنابراین خداوند قبل از خلقت انسان به مبدء، منتهی و مسیری که از آن به دین تعبیر می‌کنیم، علم داشته و این دین حقیقتی است که در مرتبه‌ی قبل از خلقت انسان واقعیت یافته و نفس الامری بوده است.

دین نفس الامری

- وقتی انسان خلق شد، بخشی از آنچه برای کمال نیاز داشته در خود او به ودیعه گذاشته شد. او نیاز به عقل داشت تا درک کند و بفهمد، خداوند به او عقل اعطا کرد. برای رسیدن به منتهای ارادی نیازمند اراده بود، خداوند به او اراده داد. به یک کشش درونی به سمت کمالات نیاز داشت، خداوند به او فطرت بخشید. فطرت، گرایشی است در جان آدمی که خداوند آن را به سمت کمالات انسانی قرار داده است.

دین نفس الامری

- از منظر انسان‌شناسی اسلامی، غیر از عقل که مُدرک است و گرایش خاصی ندارد، فطرت نیز در انسان نهاده شده است. عقل صرفاً درک می‌کند و اگر انسان درست عمل نماید و گرفتار خطا نشود، به درک آنچه در حوزه‌ی توانایی‌های عقل است، دست می‌یابد. اما عقل گرایش خاصی ندارد.

دین نفس الامری

- فطرت گرایشی است در درون انسان به سوی کمالات و در همان راستایی که انسان برای آن خلق شده است. فطرت نوعی عامل محرک و موتور حرکت به سوی آن کمالات است. خداوند آن را در انسان قرار داده تا به کمک آن مسیر را بیابد، به سوی آن کشش داشته باشد و با اراده‌ی خود آن را انتخاب کند. فطرت همانند خصلت‌های دیگر انسان هیچ گاه در حدی نیست که اراده‌ی انسان را از بین ببرد. انسان خود، راه را انتخاب می‌کند و فطرت قطب‌نمایی است که همواره جهت کمال را به انسان معرفی می‌کند.

دین نفس الامری

- بنابراین عقل و فطرت یعنی ابزار ادراکی و کشش درونی، اموری هستند که در انسان تعبیه شده‌اند و بشر می‌تواند با آنها به بخشی از آنچه برای رسیدن به کمال نیاز دارد، دست یابد. در روایات ما از عقل به حجت باطنی یاد شده است.

- در کنار آنچه در انسان نهاده شده، خداوند انبیا و پیامبران را نیز فرستاده و اضافه بر حجت باطنی، حجت ظاهری را نیز برای بشر قرار داده است. خداوند به انبیا از طریق خاصی که برای نوع انسانها میسر نیست - وحی - علم داده است تا آن را به بشر عرضه کنند و مطالبی را که بشر برای رسیدن به هدف نیاز دارد، بیان نمایند.

- انبیا خود، انسانند، از خصلت‌ها و ویژگی‌های عمومی انسانی برخوردارند اما از طریق خاصی، به چیزی علم پیدا می‌کنند که برای انسان‌های عادی میسر نیست. آنها برای هدایت بشر، برگزیده می‌شوند. آنچه انبیا به ارمغان می‌آورند، دین مرسل است.

دین مُرْسَل

- قهراً اگر در آن عناصری که بشر برای رسیدن به هدف نیاز دارد، یعنی در دین نفس الامری، اموری است که اصلاً عقل بشر و ابزار ادراکی او نمی‌تواند به آنها دست پیدا کند، حتماً باید از طریق انبیا بیان گردد؛ اما دین مرسل فقط منحصر در آنها نیست.

- یعنی اینطور نیست که دین مرسل شامل عناصری باشد که عقل نمی‌تواند درک کند. چه بسا عناصری در دین مرسل وجود دارد که برای عقل نیز قابل درک است و خداوند برای تسهیل راه عقل، آنها را نیز توسط انبیا بیان نموده است.

- زیرا گاهی عقل برای دست-یابی به یک مطلب نیازمند یک زمان طولانی است. قرن‌ها باید بگذرد تا انسان به چنین مطلبی دست یابد. بدون گذر از این دوران طولانی و بدون رسیدن به یک رشد کافی، رسیدن به آن برای انسان میسر نبوده است.

- از سوی دیگر ممکن است زمینه‌ی خطای عقل در یک مورد زیاد باشد و موجب تشتت آرا و در نتیجه موجب گرفتاری انسان در حیرت گردد. برای این که انسان سریع‌تر به نتیجه برسد یا در رأی خود دچار سرگردانی و حیرت نگردد، خداوند مطالب قابل فهم برای عقل را نیز توسط انبیا مطرح می‌نماید. پس در دین مرسل وجود عناصر غیر قابل درک برای عقل ضروری است، اما چه بسا در آن عناصری وجود دارد که برای عقل قابل درک است.

- این عناصر موجود در دین مرسل که برای عقل نیز قابل درکند، به چند گونه قابل تصورند:
- ممکن است در زمان خود نزول وحی قابل درک نبودند، اما بعدها قابل درک باشند.

- ممکن است در زمان نزول وحی قابل درک بودند، اما از مسایل مورد اختلاف شمرده می‌شدند که برای عقل احتمال خطای زیاد در آنها وجود داشته است.

- و ممکن است هیچ یک از این دو نباشد. یعنی نه در زمان نزول وحی غیر قابل درک بوده و نه از مسایل اختلافی به حساب می‌آمده است، بلکه حتی به یک معنایی مورد توافق هم بوده است؛ اما با این حال توسط انبیا مطرح گشته است.

- دلیل طرح این گروه از عناصر دینی بیدار کردن فطرت انسان است. مثلاً توحید در دین مطرح می‌گردد؛ اما همان گونه که قرآن نیز اشاره می‌کند، اگر انسان به ذات خویش مراجعه کند، در برابر این سئوال که خالق این عالم کیست؟، موجود قادر مطلقى را که الله مى‌نامیم، خالق این عالم می‌داند. یعنی عقل سالم بشری، عالم را مخلوق یک قادر مطلق می‌شمارد و به آن اذعان دارد. جواب این سئوال در واقع برخاسته از فطرت او است که کششی به سمت آن موجود مطلق دارد.

دین مُرسَل

- دین مرسل یعنی دینی که توسط انبیا برای مردم فرستاده می‌شود، حاوی بخشی از دین نفس الامری است. علت این مطلب از دو جهت قابل بررسی است:
- ا. بخشی از دین نفس الامری اصلاً نیازی به وحی ندارد و عقل خود می‌تواند به درک آن نایل گردد. بنابراین لازم نبوده است که خداوند آنها را توسط انبیا مطرح نماید.

دین مُرسَل

- ب. همه‌ی ادیان ضرورتاً کامل نبودند. ادیان در طول تاریخ بشری یک مسیر خاصی را طی کرده‌اند. نوع بشر به لحاظ عموم نه به لحاظ افراد بشر، نوعی مراحل کمالی را پشت سرگذارده است. یعنی همان گونه که یک شخص در زندگی خویش، به نوعی، از مراحل کمال گذر می‌کند، عموم بشر نیز در طول تاریخ خویش، یک سیر تکاملی داشته است.

- در تمامی دوره‌های تاریخی، استعداد‌های عمومی و ادراکی مردم یکسان نبوده است. عقلانیت عمومی، رشدی تدریجی داشته است و بشر در هر دوره‌ای نسبت به دوره‌های قبل، بر اثر تلاش انبیا و فعالیت دانشمندان و صلحای گذشته‌ی خویش، به یک سری قابلیت‌ها دست می‌یافته که این خود زمینه‌ی ظهور نبی بعدی را فراهم می‌کرده است. چه بسا نبی بعدی مفاهیمی را که نبی قبل نتوانسته بیان کند و امکان و زمینه‌ی بیان آنها را نداشته است، ابلاغ می‌نماید.

دین مُرسَل

- در هر دین مرسل، پیامبری که دین را دریافت می‌کند و به او وحی می‌شود، مصون از خطا است. در ادراک خود خطا نمی‌کند. در بحث نبوت می‌پذیریم که هم خود نبی، معصوم است و هم وحی، یعنی آن طریق خاص، طریقی مصون از خطا است.

دین مُرْسَل

- به عبارت دیگر و در یک بیان تمثیل گونه، در مورد هر پیامبر و پیامی که دریافت می‌کند (یعنی وحی)، فرستنده‌ای وجود دارد، یعنی خدا، و گیرنده‌ای هست، یعنی پیامبر. نه تنها این گیرنده سالم است و درست دریافت می‌کند و به اصطلاح معصوم است، آن پیامی هم که ارسال می‌شود، قابل دسترسی توسط دیگران نیست. این گونه نیست که کسی در میانه‌ی راه بتواند در آن دخالتی کند و خللی در آن ایجاد نماید.

- بنابراین آن مطلبی که بر اساس آن آیات شیطانی نوشته شده، صرفاً افسانه‌ای بیش نیست. در آن افسانه ادعا شده که وقتی وحی بر پیامبر نازل می‌شد، شیطان در وحی تصرف می‌کرد و پیامبر وحی تصرف شده و تغییر یافته را دریافت می‌نمود. درست همانند یک پیام رادیویی که در حد فاصل فرستنده تا گیرنده، چیزی به آن اضافه یا از آن کم شده باشد. گیرنده در این فرض مشکلی ندارد، این پیام است که در مسیر دچار تغییر و تحول شده است.

دین مُرْسَل

- افسانه‌ی غرائبق نیز که توسط اهل سنت نقل شده، بر همین اساس مبتنی است. حال آن که در جای خودش بیان کرده‌ایم که وحی خودش، طریقی مصون است. به عبارت دیگر در انتقال دین نفس الامری به یک پیامبر، در فرستنده یعنی خدا، در وسیله‌ای که انتقال با آن صورت می‌گیرد یعنی وحی و در گیرنده یعنی پیامبر هیچ نوع خطایی رخ نمی‌دهد. در این سوی مصونیت از خطا وجود دارد.